

۸۷۱۱۱۰۰۶۷۹  
۸۷۱۰۱۴



دانشگاه شهید بهشتی

پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد

# نقد شوپنهاور بر کانت

استاد راهنما: دکتر ابوالقاسم ذاکرزاده

استاد مشاور: دکتر محمود عبادیان

تهیه‌کننده: روح‌اله رضایی‌ورزنده

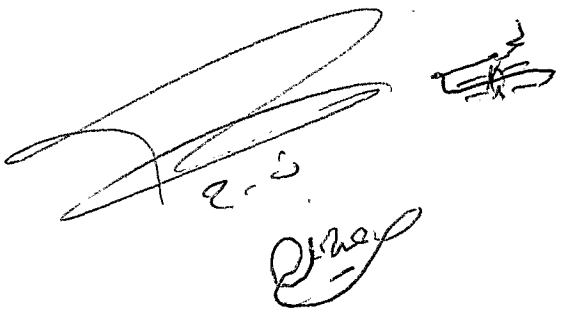
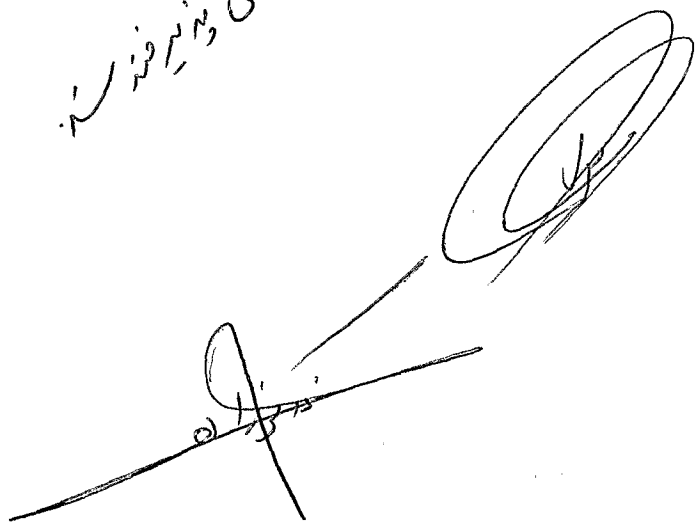
تیر ۱۳۸۷

۱۰۶۴۶۵

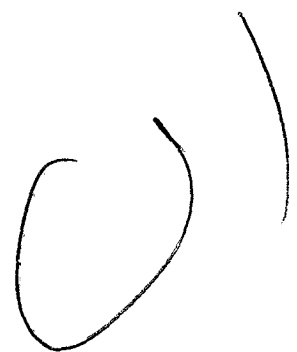

کتابخانه  
موسسه تخصصی  
فلسفه و کلام

۱۳۸۷ / ۱۰ / ۵

به نام خدا  
جله دفاع از سالانه با مجری آقای  
اربع... رضایی در تاریخ ۱۸/۰۴/۱۳۸۸  
آرد با شماره ۱۸ در صحنای وینتر فونداسیون



۲۰۰



تقدیم به پدر و مادرم

دانشگاه شهید بهشتی

چکیده پایان نامه

مشخصات دانشجو:

- ۱- نام و نام خانوادگی: روح اله رضانی ورزنده  
۲- شماره دانشجویی: ۱۱-۷۱۶۷۱۶۶  
۳- مقطع تحصیلی: کارشناسی ارشد  
۴- دانشکده: ادبیات و علوم انسانی  
۵- رشته تحصیلی: فلسفه  
۶- گرایش: فلسفه

مشخصات پایان نامه:

- ۱- عنوان: نقد شوپنهاور بر کانت  
۲- نوع پروژه  تجربی  نظری  
۳- نام استاد راهنما: دکتر ابوالقاسم ذاکرزاده  
۴- نام استاد مشاور: دکتر محمود عبادیان  
۵- تاریخ دفاع: ۴ تیر ۱۳۸۷  
۶- تعداد صفحات: ۱۳۱  
۷- ضمايم:  
تعداد جداول: ۱  
تعداد شکل ها: ۰  
۸- فهرست مقالات مستخرج از این پایان نامه:  
۹- نتایج بدست آمده:  
۱۰- اختراع ثبت شده:

نقشه

دیسک فشرده

دیسک

سایر

نوار ویدیویی

اسلاید

## چکیده فارسی :

نقد شوپنهاور بر کانت در بردارنده‌ی دیدگاه شوپنهاور در نسبتی انتقادی با فلسفه‌ی کانت است. بر اساس نظر شوپنهاور هرچند کانت با نشان دادن پدیده‌ای بودن شناخت بشری یاری‌بر ارزنده‌ای به اندیشه‌ی فلسفی داشته‌است، اما دیدگاه او گره‌ها و کاستی‌هایی دارد که راه را برای نوعی مطلق‌گرایی ایده‌آلیستی هموار می‌کند، مطلق‌گرایی‌ای که از قضا بنیادی‌ترین دیدگاه کانتی که پدیده‌ای بودن شناخت است را نقض می‌کند و از شناخت مطلق سخن می‌گوید. شوپنهاور کاستی‌های اندیشه‌ی کانتی را در پهنه‌های مختلف - شناخت‌شناسی، اخلاق، زیبایی‌شناسی - می‌کاود و بن‌پایه‌ی این کاستی‌ها را در روش کانت می‌داند، روشی که در آن روش‌نکرد ماهیت شناخت به خوبی برآورده نشده‌است، به این معنا که مرز گستره‌های مختلف شناخت در آن روشن نیست، بگونه‌ای که در دیدگاه او نسبت شناخت مفهومی و انتزاعی با شناخت مشاهده‌ای و ادراکی آنچنان مشخص نیست و در کل حق شناخت مشاهده‌ای و بی‌واسطه ادا نشده‌است.

پژوهش حاضر بررسی‌ای است که، بی آنکه دعوی جامعیت و حتا دقت کامل را داشته باشد، کوشیده‌است طرح تا اندازه‌ای فراگیری از رویکرد انتقادی شوپنهاور نسبت به کانت ارائه دهد. این رویکرد انتقادی البته تنها از نظرگاه خود شوپنهاور مورد توجه این نوشتار است، به این معنا که این نوشتار از بررسی‌ی نسبت دوسویه‌ی دیدگاه این دو فیلسوف و داوری در این باره خودداری کرده و، چنانکه از عنوان آن هم می‌توان فهمید، به بررسی‌ی مطلب از دیدگاه شوپنهاور بسنده کرده‌است. بر این پایه، در فصل نخست دیدگاه‌های آغازین شوپنهاور مورد بررسی قرار می‌گیرد و در آن تبیین شوپنهاور از ماهیت شناخت پدیده‌ای بررسی می‌شود. در فصل دوم نقد شوپنهاور در سه پهنه‌ی شناخت‌شناسی، فلسفه‌ی عملی، و زیبایی‌شناسی و غایت‌شناسی را بازگو می‌کنیم. و در فصل سوم بررسی‌های پایانی و ملاحظه‌های کلی درباره‌ی نسبت کانت و شوپنهاور می‌آید.

کلمات کلیدی:

۱- شوپنهاور      ۲- کانت      ۳- شناخت مشاهده‌ای      ۴- شناخت انتزاعی  
۵- اراده      ۶- عقل      ۷- خرد

تاریخ:

امضای استاد راهنما:

امضای معاون تحصیلات تکمیلی دانشکده:

## فهرست

پیشگفتار.....	۳
سپاسگزاری.....	۱۰
کوتاه‌نوشت‌ها.....	۱۱
<b>فصل نخست: اندیشه‌های آغازین شوپنهاور.....</b>	<b>۱۲</b>
الف- بررسی‌های آغازین.....	۱۳
ب- ریشه‌ی چهارگانه.....	۱۶
- نخستین دسته از ابژه‌ها.....	۲۱
- دومین دسته از ابژه‌ها.....	۲۵
- سومین دسته از ابژه‌ها.....	۲۹
- چهارمین دسته از ابژه‌ها.....	۳۱
ج- بررسی و ارزش‌سنجی.....	۳۵
<b>فصل دوم: نقد شوپنهاور بر کانت.....</b>	<b>۳۸</b>
الف- نقد شناخت‌شناسی کانت.....	۳۹
- نقد دیدگاه کانت در مبحث حسیات فراسویی.....	۴۱
- نقد دیدگاه کانت در مبحث منطق فراسویی.....	۴۵

- ۷۰..... دیدگاه کانت در مبحث جدل فراسویی.
- ۷۵..... نقد دیدگاه کانت در مبحث جدل فراسویی.
- ۹۰ ..... ب- نقد فلسفه‌ی اخلاق کانت
- ۹۰ ..... طرح کلی‌ی فلسفه‌ی اخلاق کانت
- ۹۶..... نقد شوپنهاور بر دیدگاه اخلاقی کانت
- ۱۰۸..... د- نقد زیبایی‌شناسی و فرجام‌شناسی کانت
- ۱۰۸..... دیدگاه کانت در کتاب نقد قوه‌ی حکم
- ۱۱۳..... نقد شوپنهاور بر دیدگاه کانت در کتاب نقد قوه‌ی حکم
- ۱۱۸..... **فصل سوم: بررسی‌های پایانی**
- ۱۱۹..... علیت
- ۱۲۲..... فلسفه‌ی عملی
- ۱۲۴..... روش
- ۱۲۸..... منابع لاتین
- ۱۳۰..... منابع فارسی

## پیشگفتار

موضوع. برای پرداختن به شوپنهاور دلیل‌های بسیاری می‌توان داشت. همیشه البته گرایش شخصی هم در کنار همه‌ی دلیل‌های یک‌گزینش وجود دارد. اما درباره‌ی گزینش موضوعی برای کار در حد یک پایان‌نامه گویا همیشه نیاز به گونه‌ای عینیت بخشیدن به ضرورت و لزوم آن کاری است که ما قصد انجام آن را داریم، به این معنا که گویی نویسنده باید در یک بستری که از ذهن خودش فراتر می‌رود و وارد یک زیست‌جهان علمی پیرامونی می‌شود انتخاب خود را موجه کند. شاید بتوان گفت این بایستگی، که بناگزییر بنحو آشکار یا پنهان با همه‌ی فعالیت‌های فلسفی همراه است، از سرشت اجتماعی و نافرندی اندیشه برمی‌خیزد، سرشتی که بهتر از همه در خود بحث‌های مانای فلسفی نمود می‌یابد، چراکه مگر بحث‌هایی چون عینیت، کلیت و ضرورت، که بناچار با هر اندیشه‌ای در پیچیده‌اند، چیزی جز تمنای فراتر رفتن از پهنه‌ی امور فردی و خواست همگانی‌شدن است.



اندیشه‌ی شوپنهاور از یک سو با تن دادن به تنگناهای پدیده‌ای اندیشه‌ی کانت پایه‌می‌گیرد و از سوی دیگر تلاشی است برای راه‌یابی به راهی برای رهایی از این تنگناها. و چون در حالی که گویی دنیای سنتی بر پایه‌هایی فرابشری استوار بود، شالوده‌ی دنیای جدید بر بشری کردن همه چیز استوار است - و این چیزی نیست جز بسنده کردن به گستره‌ی پدیده- بنابراین برای زیست‌جهان ایرانی که کم‌کم ساحل سلامت سنت را رها می‌کند و تن به خروشندگی امواج مدرن می‌دهد، شوپنهاور می‌تواند درس‌های بسیاری داشته باشد.

توجه شوپنهاور به اندیشه‌های آسیایی، طرح یک فلسفه‌ی رستگاری، استوارسازی اخلاق بر پرهیز و نفی خواست، همه نشان از نزدیکی نظرگاه او به زیست‌جهان شرقی دارد. با این روی، بدبینی سرشته در فلسفه‌ی او شاید دلیلی بوده بر بی‌اقبال‌ی جهان فکری ایرانی به او، چنانکه با وجود همه‌ی تلاش‌های بی‌دریغ و بی‌چشم‌داشتی که به اصطلاح نهضت ترجمه! نام گرفته، هنوز هیچ یک از آثار او به فارسی ترجمه نشده‌است. اما جالب اینکه بدبینی از اتفاق آن چیزی نیست که با جهان ایرانی بیگانه باشد، بلکه برعکس روان ایرانی، تاریخ او، دین او، و از همه مهم‌تر حال و روز کنونی او بخوبی چیرگی نظرگاه بدبینانه را باز می‌نماید، نظرگاهی که هرگونه جنب‌وجوشی در جهت به‌کرد وضع جمعی را نفی نموده و زرنگی بازاری و کاسب‌کارانه را جزو فضیلت‌های اخلاق ایرانی کرده‌است.

در نقد شوپنهاور بر کانت روبه‌رو هستیم با طرح یک‌جای مفهوم‌های کلاسیک متعددی از جمله زمان، مکان، جوهر، علیت، زیبایی، اخلاق و ... که سرفصل‌های دل‌مشغولی فلسفی در همه‌ی دوره‌ها بوده‌اند، و نقد دیدگاه کانت درباره‌ی این زمینه‌های متعدد و بیان ضمنی‌ی دیدگاه خود شوپنهاور دلیل دیگری است که این نقادی او نسبت به کانت را شایسته‌ی بررسی و توجه می‌کند.

روش. اصلی‌ترین هدف این پایان‌نامه ارائه‌ی توصیفی از نسبت انتقادی اندیشه‌های شوپنهاور و کانت است. به همین جهت باید گفت روش این کار بیشتر روشی توصیفی و مبتنی بر پژوهش کتابخانه‌ای می‌باشد. همچنین از این روی که این کار بناچار باید بر متن‌های خاصی استوار باشد، بیشترین بخش‌های آن توصیف دو متن خاص از شوپنهاور است، یکی کتاب ریشه‌ی چهارگانه‌ی اصل دلیل کافی و دیگری ضمیمه‌ی شوپنهاور بر اثر اصلی‌اش جهان بصورت اراده و تصور. مطالعه‌ی کتاب‌های اصلی کانت نیز همه در این کار دخیل بوده‌اند، چراکه هر بخش از نقد شوپنهاور نیازمند درک درستی از بخش متناظر با آن در کتاب‌های کانت بود. اما طرح فلسفه‌ی کانت در کنار نقد شوپنهاور فقط تا اندازه‌ای انجام شده که یادآور جنبه‌هایی که شوپنهاور بر آنها انگشت می‌گذارد باشند. از متن‌های دیگر هم تنها برای توضیح، تحلیل و سنجش کار خود شوپنهاور بهره گرفته‌ام. در جای‌جای آثار شوپنهاور می‌شود بطور ضمنی یا صریح بحث درباره‌ی فلسفه‌ی کانت را یافت، اما متن‌هایی که خاص نقد کانت نگاشته شده‌اند یکی ضمیمه‌ی کتاب

اصلی او جهان بصورت اراده و تصور است و دیگری بخشی تحت عنوان کمی توضیح بیشتر درباره‌ی فلسفه‌ی کانتی که در نوشتار دوم از کتاب دیگر او فرعیات و افزوده‌ها<sup>۱</sup> آمده‌است. همچنین در ریشه‌ی چهارگانه‌ی اصل دلیل کافی بخشی به نام استدلال‌هایی بر ضد برهان کانت برای ماهیت پیشینی مفهوم علیت وجود دارد. نیز در دو مسأله‌ی بنیادین اخلاق<sup>۲</sup> نقد شوپنهاور بر فلسفه‌ی اخلاق کانت آمده‌است.

بهترین شکل برای صورت‌بندی این کار ارائه‌ی آن در سه فصل بود تا در اولی رویکردهای آغازین شوپنهاور بررسی شود (و این بویژه درباره‌ی شوپنهاور لازم بود، زیرا اثر اصلی دوران آغازین اندیشه‌اش از یک سو دربردارنده‌ی بهره‌هایی است که شوپنهاور از کانت گرفته و از سوی دیگر شامل بنیان‌های مهمی برای اندیشه‌ی پسین و اصلی او)، در دومی توصیف فراگیری از نقد او بر کانت بیاید، و در سومی بررسی‌ها و سنجش‌های کلی که از نسبت این دو فیلسوف برمی‌آید نوشته‌شود.

نگارش درباره‌ی شیوه‌ی نگارش و واژه‌گزینی هم لازم است توضیحی گفته‌شود. در جاهایی ناگزیر بودم واژه‌هایی به کار برم که یا کاربرد کمی دارند به این خاطر که دراصل برخاسته از نمو زبان فارسی و پالایش‌های صورت گرفته در آن در دهه‌های اخیر می‌باشند، و یا به‌احتمال ساخته‌ی خود من هستند. ناگزیری این کار نه‌تنها به

---

<sup>۱</sup> Parerga and Paralipomena

<sup>۲</sup> Die Beiden Grundprobleme der Ethik

دلیل نارسایی واژه‌های موجود بلکه نیز به دلیل وظیفه‌ای است که ظرفیت‌های ناشناخته زبان بر دوش هر نوشته و نویسنده‌ای می‌گذارد. به نظرم واژه‌سازی تا جایی که هم‌فهمی و رسانش معنا را در متن دشوار نسازد پسندیده است و بر سرشاری و پرمایگی زبان می‌افزاید.

از ویژگی‌های دیگر این نوشتار اصراری است که نویسنده در کاربرد جمله‌های بلند داشته‌است. تلاش آگاهانه‌ای بوده تا از حداکثر گنجایش یک جمله استفاده شود. روشن است که گرچه ساختن جمله‌های بلند بخودی‌خود ارزش‌مند نیست، اما این کار در نویسندگی تخصصی فلسفی بسیار گریزناپذیر است. بیان اندیشه در سرشت خود پیوستگی و تألیفی را می‌طلبد که در بهترین شکل بصورت جمله‌های بلند مجال ظهور می‌یابد، و شاید همین باشد سرّ اینکه در زبان‌های لاتین هم جمله‌های بلند در متن‌های فلسفی پر کاربرد هستند. بی‌تعارف زبان فارسی از جهت ساختن جمله‌های بلند ضعیف است، که شاید این بخاطر پیشینه‌ی کم‌مایه‌ای است که این زبان در نثرنویسی دارد. بنابراین ایرادی ندارد اگر کمی این کار را بیازماییم و این نوشتار هم کاری از این دست است.

تا حد امکان از ارجاع‌های نامشخص و بدون نشان ارجاع «» پرهیز شده‌است. پانوشت‌ها طبق شیوه‌ی مرسوم انجام شده و در مورد متن‌هایی که به‌تکرار به آنها ارجاع می‌شد از کوتاه‌نوشت‌ها کمک گرفته شده‌است. در ارجاع به متن لاتین سنجش خرد

ناب بر اساس روش متداول از حرف‌های A و B که نشانگر دو ویرایش این اثر است استفاده شده‌است.

در نگارش همه واژه‌های مرکبی که احتمال بدخوانی وجود داشته از نیم‌فاصله استفاده کرده‌ام تا در عین اینکه خواندن آن آسان می‌شود، یگانگی واژه‌ی مرکب هم از بین نرود. بجز در نقل قول‌های مستقیم که نیاز به پیروی از نویسنده‌ای دیگر بوده، تا حد امکان از واژه‌های تنوین‌دار پرهیز شده‌است. در زبان فارسی اگر نخواهیم برای ساختن قید از تنوین استفاده کنیم یا به کمک پسوند «انه»، یا با کمک گرفتن از حرف‌هایی مانند «در»، «از» و «به»، و یا با استفاده از ترکیب متداول «بطور» یا «بشیوه‌ی» و اصطلاح‌های مشابه قید می‌سازیم. برای مثال اگر نخواهیم از واژه‌ی «اساسا» استفاده کنیم، یا باید برای نمونه اصطلاح «بطور اساسی» را جایگزین کنیم و یا با کمک حرف اضافه‌ای چون «در» واژه‌ی «دراساس» را بسازیم. حالت اول یعنی به‌کاربردن ترکیب‌هایی چون «بطور» برای ساختن قید شیوه‌ی پذیرفته‌ای نیست و تنها از سر ناچاری است، زیرا آنچه از این راه به دست می‌آید عبارت قیدی است نه قید. نیز کاربرد پسوند «انه» در همه‌ی واژه‌ها ممکن نیست. در نتیجه راه سوم یعنی ساختن قید با کمک حرف اضافه می‌تواند در بسیاری از جاها بهترین گزینه باشد. و چون در ساخت زبان قید یک واژه محسوب می‌شود، در این نوشتار هم واژه‌های قید که بوسیله‌ی حرف اضافه ساخته شده‌اند با کمک نیم‌فاصله در شکل یک واژه نوشته شده‌اند و در جاهای دیگر واژه چسبیده نوشته شده‌است. برای مثال «دراساس»، در

جاهایی که معادل «اساسا» به کار رفته، به شکل یک واژه آمده‌است و نه جداگانه بصورت «در اساس». به‌همین‌سان واژه‌های «در اصل» (در برابر واژه‌ی «اصلا»)، «بکلی» (در برابر واژه‌ی «کلا»)، «از اتفاق»، «به‌اصطلاح» «در بنیاد»، «از پیش»، «در ضمن» و ... اما این که چرا به‌عمد از واژه‌های تنوین‌دار استفاده نشده باید بگویم که تلاش کردم توانایی زبان فارسی را از این نظر بسنجم، زیرا قیدسازی البته یکی از دشواری‌های فارسی امروزی ما است و نیازمند تمرین شیوه‌های نو در استفاده از توانمندی‌های این زبان است. در این نوشتار همچنین، بجز در نقل‌قول‌ها، تا حد ممکن از جمع‌های مکسر استفاده نشده و در نتیجه کاربرد «ها»ی جمع در آن بخوبی احساس خواهد شد. البته خواندن این نوشتار نشان خواهد داد که مشخصه‌های نگارشی آن محدود به آنچه گفته شد نیست.

ر. رمضانی بهار ۱۳۸۷

## سپاس‌گزاری

این نوشتار اگر ارزشی داشته‌باشد مرهون کوشش‌های همه‌ی کسانی است که در تاریخ بشری بخشی از زندگی خود را بنحوی صرف فلسفه و اندیشه کرده‌اند، و آنها البته به سرزمین خاصی تعلق ندارند. لازم است سپاسگزاریم را نسبت به همه‌ی آموزگارانم نشان دهم. بویژه قدردان یاری‌های استاد راهنمایم دکتر ابوالقاسم ذاکرزاده و استاد مشاورم دکتر محمود عبادیان هستم.

### کوتاه نوشتها

**F = On The Fourfold Root of the Principle of Sufficient Reason**

**W1 = The World as Will and Representation, volume 1**

**W2 = The World as Will and Representation, volume 2**

**C = Critique of Pure Reason**

س = سنجش خرد ناب

ب = بنیاد مابعدالطبیعی اخلاق

ن = نقد قوهی حکم



فصل نخست:

## اندیشه‌های آغازین شوپنهاور

## بررسی‌های آغازین

آنچه بررسی‌ی نقد شوپنهاور بر کانت ازپیش نیاز دارد این است که بدانیم شوپنهاور خود تا چه اندازه کانتی بوده است. کانت یکی از دو فیلسوفی است که در اندیشه‌ی شوپنهاور حضوری برجسته دارد. جالب اینکه فیلسوف دوم افلاتون است. البته نگاهی به پرسمان‌های بنیادین شوپنهاور روشن خواهد کرد که چرا این دو فیلسوف بظاهر دور از هم جایگاهی چنان سترگ در جغرافیای اندیشه‌ی او دارند. با این حال جایگاه کانت در اندیشه‌ی او بسیار ویژه‌تر است. شوپنهاور خود را جانشین راستین کانت می‌داند و این خودپنداره‌ی او وقتی دریافت‌پذیرتر میشود که آن را با نگرش او درباره‌ی فیلسوفان پساکانتی دیگری چون هگل، فیشته و شلینگ بسنجیم. از دید شوپنهاور این فیلسوفان از آموزه‌ی اصلی کانت عدول کرده‌اند.

آنچه شوپنهاور را وامدار کانت می‌کند دیدگاه کانت مبتنی بر پیشینی‌بودن بنیان‌های شناخت است، ولی، با این وجود، فلسفه‌ی شوپنهاور را باید فلسفه‌ای دارای خودبستگی بشماریم، خودبستگی‌ای که بیش از همه در تاثیر شگرف آن بر حوزه‌های مختلف اندیشه در دوره‌های بعدی نمایان است. همچنین گرچه شوپنهاور همواره بر زبان روشن تاکید دارد و پیوسته مبهم‌گویی و بی‌معناگویی فیلسوفان را به ریشخند می‌گیرد، با این حال او همچون برخی فیلسوفان تحلیلی - که از قضا متأثر از او

هم هستند - خود فلسفه را نفی نمی‌کند، بلکه بر ضرورت آن تصریح دارد. در این زمینه درباره‌ی ناکافی بودن تبیین علمی و نیاز به فلسفه می‌گوید: "فیزیک نمی‌تواند بر پاهای خود بایستد و نیاز به متافیزیکی دارد که بر آن استوار شود."<sup>1</sup> حتا با وجود آنکه در دیدگاه او خرد را توان دست‌یابی به شناخت تازه‌ی تالیفی نیست، روش آن تنها می‌تواند تحلیلی باشد، به فرایشت پدیده‌ها<sup>2</sup> دسترسی ندارد، و ارزش آن فقط در کارکرد عملی و زیستی آن برای خدمتگزاری به خواست است، اما او متافیزیک را هم بکلی ناممکن و بی‌معنا نمی‌شمارد، بلکه آن را تا جایی که انسان در پهنه‌ی شناخت بی‌واسطه بر اساس درون‌بینی به چیستی امر ناپدیده‌ای آگاهی تواند یافت ممکن می‌داند، زیرا در متافیزیک آن آگاهی می‌تواند در کالبد مفاهیم بیان شود. پس لازم است پیشاپیش با نظر به او بعنوان کسی به سراغش برویم که برای فلسفه جایگاهی در گستره‌ی شناخت بشری قائل است.

فلسفه‌ی شوپنهاور طیف گسترده‌ای از اندیشه است که شاید در نگاه نخست ناسازگار به نظر برسد، زیرا، برای نمونه، گرچه در بینش‌های آغازین او و بطور خاص در ریشه‌ی چهارگانه‌ی اصل دلیل کافی تبیین شناخت پدیده‌ای را بگونه‌ای انجام می‌دهد که نشان دهد دسترسی به شناخت امر فی‌نفسه ممکن نیست، ولی در هسته‌ی اصلی اندیشه‌اش، که در کتاب جهان بصورت اراده و تصور آمده است، با رهیافتی مواجهیم که گویی

<sup>1</sup> W2, p172

<sup>2</sup> واژه‌های پدیده و پدیده‌ای در این نوشتار، به‌جای واژه‌های متعارف پدیدار و پدیداری، برای phenomenal و phenomen به کار رفته است و این مزیت را دارند که برخلاف آن دو واژه‌ی متعارف شناخت‌بودن را از پیش فرض نمی‌گیرند.

به شناخت امر ناپدیدهای راهبردهاست، رهیافتی که آن را نزدیک به نوعی بینش عرفانی دانسته‌اند.<sup>1</sup> اما، با این حال، باید این را هم افزود که مطالعه‌ی جنبه‌های مختلف اندیشه‌ی شوپنهاور و رویکرد به آن بعنوان یک کل ناسازگاری نام‌برده را، اگر برطرف نکند، بسیار کم‌رنگ خواهد کرد.

---

<sup>1</sup> King (2005)